## مسأله مهار اعتياد درميان دانش آموزان



د, خبرها أمده است كه يكدر صداز دانش أموزان در کشور معتادهستند. رقمی به ظاهر ناچیز که شاید در نگاه اول نظرها را به خود جلب نکند و مورد توجه سابً ۱۱میلیون دانشآموزی رضع شود سه به العسب ۸۰ میپیون دانس سوری که در کشــور داریم به واقعیتی می رسیم که نباید به راحتی از کنار آن عبور کرد. البته با دانستن این نکته که این یک درصد تنها شامل دانش آموزانی می شود که به صورت مستقیم موادمخدر مصرف می کنند، اوضاع کمُی پیچیده تر می ُشـود. دُرواقعُ در این آمار، دانش آموزانی که بهطور مستقیم در معرض اعتیاد قرار دارند، نادیده گرفته شدهاند. دانش آموزانی که مثلُ یک ہمب ساعتُی عمل می کنندو می تُواُن لحظه جمعیت زیادی را به این گروه اضافه کنند. سالان معتاد ُخود معاشرت ى كنند يا والدين معتاد دارند و به همين دليل به طور غيرقابل بإورى درمعرض اعتيادقرار دارندوبايدخيلي جدى به آنها پرداخته شود.

زمانی که چنین آمار هایی مطرح می شود مهم تر ب دیدهاند یاقر از است بعدها در معرض آسیب قرار بگيرند چه كارى اُنجام شـده؟ آيا ما تُوانستهايم برای از پا انداختن هیولای اعتیاد به روشهای نوین دُستُ پُیدا کنیم یا هنوُز اندر خم یک ُروش قدیمیَ جهان ســومی، داعیه این را داریم که بــا غولی به ن اعتیاد بجنگیم؟ اگر قرار باشدامروز در کسوت یک کردن اعتیاد را داشــته، به این سوال پاسخ دهم باید بگویم، متاسفانه ما هر گز جدیتی برای انجام این کار نداشته ایم در همین تابستانی که گذشت کلاس هایی

به های اِجتماعی بُرگزار شد که یکی از مهم ترین موضوعات آن اعتياد بود از من بهعنوان يک مدد کار دعُوتُ شد تا برای بچهها یک جلسه درباره اعتیاد در ُ این کلاسها صحبت کنم. آنچه کـه من در کلاس ت شاهدبودم مرابه این فکر فرو برد که ما در پیشُگیری از آسیبهای اجتماعی به شـکل خندهداری عمل ے ہے کنیج. واقعیت این ہود کے در تمام طول کلاس چەھابە ھُيچوجە كَلاسُ را جــدى نگرفتُند. وقتى قرار بود از موادمخدر و شیوههای مصرف آن صحبت کنُمُوهُ هُشُدارُ هایی را دُراینُ باره به دانشُ آموزَّان بدهم، در کمال ناباوری می دیدم که بچهها در این کار خبره هُستند و اطلاًعاتشان چه بســـا از من دُر مور دُموادُ و نحوه مصرف هم بیشتر اســت. هر کس به شوخی از تجرُبه پدرُش یا اقوامشُ درباره موادُمخدر می گفت وُ بقیه کلاس را به خنده وامی داشت. آنجا بود، فهمیدم کلاسهایی که تحت عنوان پیشگیری از موادمخدر برگزار می شود سطحی ترین نوع آموزش است که کشورهای پیشرفته حتی اسم آن را هم نمی آورند. در حالی که ما همچنان معتقدیم با این کلاسها ر می توانیم بزر گترین مشکلات را از جامعه پاک کنیم. بعداز این کلاس یک سوال ذهن مرا با خودش در گیر

که هر گز سراغ موادمخدر نرود؟ چرا تا قبل از این که این آمارها بیشتر نشود، متوجه نمی شویم که باید

در مدارس تحت عنوان کلاسهای پیشگیری از

موضوع دیگری اشـــاره کرد که آزار دهنده اســــــ ما ایرانی ها همواره انسان های عجولی هستیم که توقع اریم در کوتاه ترین زمان ممکن به نتیجه برسیم. درحالی که مساله اعتیاد نیاز به یک برنامه ریزی ۰ ۲ ســاله دار د. پــک بذر هم پــرای این کــه ثمری داشته باشــد زمان زیادی نیاز دارد. ما همین امروز با اهمال کاری هایی که انجام دادهایم شاید یک نسل را کرده بود. مدام از خودم می پرسسیدم چرا کسانی که برای آسسیبهای اجتماعی مثل اعتیاد برنامهریزی از دست داده باشیم. نســلی که ایــن روزهــا در معــرض محرکـهای رری می کنند، متوجه این موضوع نمی شوند که در ۳مام نمی توان یک دانش آمـوزی که در معــرض اعتیاد قرار دارد را متحــول کرد و ارادهای آهنیــن به او داد

موادمخدر قرار داردو آسیب می بیند. پس بهتر است از همین امروز با یک برنامهریزی بلندمدت و دقیق به فکر نجات نسلی باشیم که ۲۰سال آینده پشتمیز و نیمکتها می نشیند و آینده مملکت را می سازد. برای این کار هم بد نیست از آموزش معلمانی

قُویُ، روز به روز در دُل جوانــاُنُ و دانش آموزان نفوذ کند اما واکنش ما به چنین صنعت قدر تمندی تنها

به چند کلاس محدود می شود که هیچ جذابیتی برای

ان رون فارغ از نحوه برخورد با مساله اعتیاد، می توان به

دانش آموزان ندارد.

چارهای جدی در این زمینه کرد؟از نظر من طرحهای کوتاهمدت و وقفه|ی، دقیقا همان آفتی اســت که ما من معلمی را می شناسم که معتقد است بچهای در تمام برنامُهُ ها آن را دنبال می کنیم و مدام درجا میزنیم. ۳ماه کلاس بر گزار می کنیم و تا سال آینده أن را پيگيري نمي كنيك، حتى همين كلاسها كه به شـخصه اعتقادی به آن ندارم به صورت مرحلهای و هر زمان که بودجهای تأمین شود، برگزار می شود. دانش آموزان هگر روز در معرض محرکهای قوی هستند حوزه موادمخدر یک حوزه ثروتمنداست که ابزارهای مختلف در دست دارد و می تواند بالایی های

. پس دلیل نــداُرد مدام بعضـــَی از حرف هـــا را به اُو گوشــزد کرد چرا که قدرت خانواده و محیط از هر حرُف و ُسخَنی بیشتر است. پس ُبا همین شواهد و تجربیاتی که در زندگی روزمره پیش می آید بیشتر متوجه میشویم که با مسأله اعتیاد خیلی سطحی برخُورد شـــده و رویای از بین بردن آن سرابی بیش نیست. شاید بد نباشد در این زمینه علاوهبر این که برنامهریزی بلندمــدت می کنیم بــه تجربه دیگر کشورهای پیشرفته بهخصوص به الگوی آموزشی نهاتوجه كنيم.

در الگــوى نويــن آموزشــى ديگــر مطالــب به صورت طوطـــیوار مطرح نمیشــود بلکــه اول در دانش آمــوز ایجــاد علاقــه می کنند و بعـــد با روش دنس مصور پیجان علاقت می نسده و بعد با روس مشار کتی از دانش آموزان میخواهند کے خود را در یک مساله درگیر کنند و در موقعیت مشابه قرار دهند. همیت با اگروی آموزشی می تواند در مورد مساله اعتیاد کاملا کاربردی باشد. اگر دانشُ آموزان با مشار کت و نه صرفاً با شنیدن توصیه و سر کلاس نشستن، علاقهمند شدند که خودشان به كُشف هيولاي أعتياد و عواقب أن بروند، أن وقت ب میتوانیم امیدوار باشیم که مسیر را درست رفتهایم و نهتنها اجازه دادهایم که این یک درصد افزایش پید ر کند که حتی توانسته ایم در نسل های بعدی این آمار راکمتر کنیم.

به یادگیری هنرهاییی می کنند که به توانمندی شان بیفزاید. دختران موسسه،خیاطی، آرایشگری، آشپزی، شیرینی پزی رادر کنار پیانو، نقاشی،

عکاسی و گوهر تراشی و تئاتر و بازیگری می آموزند موسسه در امور ورزشی کلاسهایی برای ژیمناستیک، شنا، آمادگی جسمانی، تنیس، والیبال و

. فخرالملوک پیگیر تحصیل فرزندان است. در امور تحصیلی، افراد خیر مشــار کت می کنندو کلاسهای فوق پرنامه در در سهای زبان، ریاضی، فیزیکُ،شیمی،عربیُوادبیاتبرایبچُههاُبرگزارُمیُکنند. آنها مثل یک خانواده مراقب ســــلامت و درمان فرزندان شان هس ویزیت و درمان بهموقع انجام می شود. آزمایش های رُوتین و معاینه دهانُ و دندان و چشم سالیانه نیز در این موسسه انجام می شود. ضمن این که در و دندان و چشم سالیانه نیز در این موسسه انجام می شود. ف صورت نیاز مشاوران وروانپزشکان به کمک بچه هامی آیند.

امُسایکــی از بخشهــای مهمی که بــرای آینـــده فرزندان مود انجام میشــود، امور حمایتی اســت که امکانی را برای بیمــه حـ

خدمات رمانی بخشی از آن است. همچنین حساب هایی برای پس انداز آنها برای آینده در دستور کار موسسه قرار دارد. از جمله برنامه هایی که در این سال ها با حضور افراد خیر صورت گرفته

حضور هنّرمندانی چون سروش صحتٌ، نیمًار ئیْسی و مهرآنه مهین تراییُ بر گزار شدهاست.موسسه فخرالملوکاز یک رویاشکل گرفته است.رویای

ونفراز موسسان كهمى خواستندبراى دختران نيازمنديك حامى باشند

- دو سرار سوده این محمد این می خود این می این می این می است. مانند داستان معروف جین وبستر که در آن شخصیت اصلی یک حماینتگر به اسم بابالنگ دراز دارد در جشن ۱۰ سالگی این موسسه نیز نیما رئیسی

بخشهایی از کتاب بابالنگ دراز را خواند و آن رویا را یادآوری کرد. رویایی

از آخریت فعالیتهای فخرالملوک که هم فرهنگیی و هم برای جلب

حمایت مردمی است، انتشار این رمان گویاست که با صدای نیما رئیسی ضبط شده و عواید فروش آن برای بهبود زندگی دختران فخرالملوک مورد

استفاده قرار مَى گيُردتا هر كُدام از شُهرُوندان سهم كُوچكى در يارى ايْن

مالاموسسه قصد دار د بخش دیگری نیز به فعالیت هایش اضافه کند و در آن دختران بدسر پرست یا زنان و دخترانی که سرپناه ندارند و نیازمند حمایتندبه فخرالملوک بیاور دوخاتواده خودرابزر گتر کند.

بدنسازی بر گزار کرده است.

شروع کنیم که خیلی از آنهااعتقادی به از بین بردن

که پدر و مادر معتاد دار دو بیشتر نیمی از خانوادهاش با اعتیاد در گیر هستند بهطور قطع معتاد می شود

گفته بود: صبحها یکی دوتا مدر ســه می آیند.

سیں مناطقی یادم افتادہ ہود کہ یک چیز ھایی یک وقت ھایی 

باجانُ و دل چُسَـبيد و دُو دستّی نگُهاش داشُتُ. انگار که همه چیز چندسـال قبل تمام شده بود. همانوقت که سـروش نوجوان بســته شده بود؛ یا همانســال که دیگر کانون پرورش فکری در کنار جشنوار ممطبوعات کودک؛نمایشگاهش را

برگزار نکرده بود؛ از همان و قتی که تبلتهاآمده

بودند و دیگر خواندن چگونه شاعر شویم برای

بچهها جذابیت نداشت. از وقتی که بچههای سیزده چهارده ساله شبیه هجده سالههای ۱۰سال قبل نُبودند.انگار که یک روزی همه چیز تمام شده باشــد و آدمها خاطرهاش را دودستی

بیدهباشند؛شایدکه روزی بر گردد 

نارنگی، آینُدەسازان، خانُه نوجوَان؛ لدر...بیهیُج تزیینی؛ بیهیچ برنامه متنوعی...حتی بیهیچ

آشنایی؛بیهیچنوپسندهای؛بیهیچمشتریای؛ بیهیچاهلمحلی

بوی کوچه پس کوچههای سرچشسمه خرید کرده بودم لباسهای ارزان: آسی و زردد رنگ داشتند و آقاهه بلندبلند تبلیغشان می کرد. بلوز آبی را برداشته بودم. گفته بود، آبی عشق! خندیده بودم.میوه فی شده ۱ میدادی

خُندیده بودم میوه فروشها مشغول کاسبی بودندهنوز. فکر کرده بودم محله جالبی استها؛

برای عکاسی... افتاده بودم وسط جمعیت؛ انگار که خوشی به

سراغم آمده باشد؛ انگار که یک ساعت دوری از

روماه قبل انجمن مديران مطبوعات كودك و نوجوان تشكيل شده بود؛ براى دفاع از حقوق نويسندگان كودك و نوجوان و نه خبر نگاران...

يک ماه قبل اعلام شده بود خُبْرِنگاران اُزِاد ديگر

حقالزحمه آبان مــاه را تا ارديبهشتســال بعد

ے بلےوز آہے را در بغل گرفتے بودم مہادا کہ

مان و عُلوم انسانی خوانده مان، کلماتی مثل

می شود که در کوچه و بازار پارچه تبریک و

اينترنتي غلط املايي دارد دوخط اظهار نظرمان از ا،خندەدارد.نمىدانىمنوبلرياضىھم

بگیریمولینتوانیمیکمتنفارسییکصفحهای

ویسیم،بیسوادیم؛مضحکیم. از صفحه فیس بوکshadizabet

علاف و هضم را بلد نیہ این که کجا کسره باید گذاشت و کجا «ه» و در ک غلطبودن «مثله من» و «کتابه تو» عاجز است؛

ت بنویسد. از تشخیم

به آن بی تفاوت است. این

. بزرگخالی در دناک ترین اتفاق دنیا باشد

: زندگی بر سیم...

، یک ت برگشته بودم و نشسته بودم به چای دوم را خوردن و درباره زندگی حرف زدن...ساعتش رانگاه کرده بود که: برویم دیگر.برویم به کار و

مهامجله می خوانند. آن هم بچههای

## سالنبزرك خالي

۔ ولیمگر بچ

برای رسیدن به نمایشگاه مطبوعات کودک و بری رسیس به سیست. بری رسیس بری این بری رسیس بری اندی. نوجوان باید خودت را به سرچشمه می رساندی. از میوه فروش هامی پرسیدی ببخشید نمایشگاه مطبوعات کجاست؟ نگاه متعجب آنها را رد می کُردی. سرک می کشــیدی توی گوشیاًتُ به یک کوچـه می رسیدی. تا انتهای کوچه می رفتی به یک مجموعه ورزشی می رسیدی. توی حیاطش نزدیک به کیلومترها راهمی رفتی و چُپگرد و راست گــرد می کردی و بعــد وارد سالن بزرگ خالی می شدی. سالن بزرگ خالی؟ می توانست اسم یک رمان باشد یا یک داستان

یی و سست لند اماسالن بزرگ خالی یک سالن واقعی بود. ساعت نزدیک به دوبود. کارهای دم عید تلنبار شده بود. اما عذاب وجدان کاری نمی گذاشت. چیزی از درون مشت می کوبید که نمایشگاه مطبوعــات کودک است؛ بلند شــو؛ راه بیفت. سرچشمه دور است؟ باشد آخر اسفند زمان مناسبی نیست؟ اشکالی ندارد اگر دلت برای .ی. مطبوعات کــودک میســوزد؛ اگــر اتفاق های کوچک خوشحالت نمیکنند مهم نیست. بلند شووراهبيفت ساعت پنج بعداز ظهر در كوچههاى سرچشمه سرگردان بوده. پرسان پرسان خودم را رسانده بوده دم در نمایشگاه؛ در را باز کرده بودم رسانده بودم م م رمایشناه؛ در را باز خرده بودم و ســالن بزرگ خالی را دیده بودم...سالنی پر از غرفدارهای ناشــنا، پــراز غرفــدداران لحظه آخری که بیایید و به نمایشگاه بروید، من بودم و غرفهدارها، رفته بودم و غرفهدار آشنایی را از وسط سالن صداكر دهبودم. او واليبالش را نصفه گذاشته

ر. ته بودیم به خاطره تعریف . كُردن. كەچەخبرھاو كاروبار چطوراست؟ نردن، نه چه خبرها و نارویز چهنورست: ســر چرخانده بودم و نگاهی به غرفه انداخته بودم، پوســترهای همیشــگی به دیوار بود دوتا صندایی آن وسط و یک میز کنار دستش شانه بالالنداخته بودم که چقدر غیر جذاب

گفته بودم راست است که یکی از میهمانها نشسته روی صندلی وصندلی شکسته؟ گفته بسود یکی نبود که سسر چرخانده بودیم به سمت صندلی دیگری که همان چند ساعت پیششکسته بودویک مصدوم دیگر داده بود. شيطنت نگذاشته بود. نشسته بوديم به حساب و کتاب که مثلا خرج چنین نمایشگاهی چقدر است؟نتیجه شده بودسیصد میلیون گفته بودم: هنوز حق التحرير هاصفحه اىسى تومن پنجسال

سر تکان داده بود. چاىخوردەبودىم. گفتەبودە:چراغرفەبغلىخالى است؟

گهشود...به انتهای سرچشمه رسیده بودم و فکر کرده بودم غمگین ترین خبرنگار حوزه کودک و گفته بُود:قَبلُ از چُهار می روندباز دید کننده که

جهان دوم

## موسسه خيريه فخرالملوك رابشناسيد خانهای برای دختران نیاز مند حمایت



مهیا کند. آن طور که خودشان می گویند و در سایت هم خود را معرفی کردهاند، دخترانی از ۶ سال به بالا تا پایان تعصیلات دانشگاهی، استخدام، از دواج، برگشت به خانواده یا زندگی مستقل در تهران در موسسه خیریه فُخُرالملوُک;ندگیمیُکنندُوتوانمندمیشوند. پِسُارؒ آنُنیزُفخرالملوُک خانوادهشان/ستوآنهاراحمایتمیکند.

حنوردهستن ست و ایهار حجاییت کی نند. این فرزندان از بهزرستنی پذیرش می شــوند و فخرالملوک خانهشان می شود، هر کدام[ آنها دارای یک با دو نفر حامی هستند. کسی که علاومبر حمایت مادی، بخشی از نیازهای معنوی آنهار ایاسخگوست. سیده خیرید فخرالملوک که در منطقه رباط گریم تهران واقع است. از سال ۸۳ تابه حال توانسته ۳۳ فرزند دختر را پذیرش و برای آنهازندگی بهتری فراهم کند. آنهااعتقاد دارند که این کار قدمی در راه برابری در جامعه

است. ۱۰ نفر از این دختران پس از توانمندسازی به خانواده برگشتهاند و رزند عودی عی سپر ـه با کمک ۱۴ نیروی اجرایــی اداره می شــ - کاد د نام ر ه، یکمندکار و یکروانشناس به مشکلات فرزندان رسیدگی موسسه ، یک مدد کار و یکر واشتانی به مشکلات فرزندان رسیدگی می کننده را در می هم به مصروت شیفتی در کارهای روزانه آنها را مصراهی در اصور قرهنگی این موسسه آموزش هایی برای تقویت دانش فرزندان در اصور قرهنگی این موسسه آموزش هایی برای تقویت دانش فرزندان مورت می گیرد که او میان آنهایی موایل مقلمه چینه ی و آموز آن اموزش را بانه برورش قل وی زبان آنگلیسی اشاره کرد مطالعه و تاکیخوانی بنر تر این موسسه اهمیت از دچلسه های نقد ویرسی کتاب برای بچمهار گزار حالی مدر و ایشان استان مهداشتی بچمها توجه می کنند و برایشان جلسات مشاورهٔ آموزش بهداشت دهان ودندان و مشاوره تغذیه و آموزش مهارتهای زندگی برگزار کردهاند

. هنر بخش دیگری از فعالیتهای موسسه است. آنها بچهها را ترغیب

## غلط اندر غلط این می شیود که مهندس بهترین دانشگاه ما،

ر ن سریعی لاجزو درسهای معمولسی. بچهای که . ر راضیش خوب بود، «باهوش» و بااستعداد بود و تحسین برمی انگیخت اما اگر املا بلد بودی، کار خاصی نکرده بودی، ادامه اش می شد این که اگر ریاضی فیزیک می رفتی،باهوش قلمدادمی شدی و اگر علوم انسانی، رانده شده از ریاضی و تجربی بودی. اوضاع هنــوز هم همانطور اســت. بچه مدرسهایها در این که چه کسی ریاضی اش از آن یکی بهتراست،از هم سبقت می گیرندو ت والدين را دريافت مي كنند كه «بچه ام رياضي اش

. نتیجــه اهمیتنــدادن به نوشــتن و خواندن

زمان کودگنی ما حساب درس شریفی بود و املاً جرو درسهای معمولی، بچهای که ریاضیش خوب بود "باهوش" و بااستعداد بود و تحسین بر می انگیخت، اما اگر املا بلد بودی کار خاصی نگرده بودی، ادامهاش میشد این که اگر ریاضی فیزیک میرفتی باهوش قلمداد می شدی و اگر علوم انسانی، رانده شده از ریاضی و

اوضاع هنوز هم همانطور است. بچه مدرسهایها در این که چه کسی ریاضیش از ان یکن بهتر است از هم سبقت میگیرند و تحسین والدین را دریافت میگنند که چەام رياضيش خيلى خوبە،

بچهار رامچین خیلی خوید تجهه اهمیت ندادت به نوشتن و خواندن این می شود که مهندس بهترین دانشگاه ما، پرشکمان، علوم انسانی خواندممان، کلماتی مثل علاق و هضر را بلد نیست پنویسد، از نشخیص این که کجا کسره باید گذاشت و کجا " ه" و درک غلط بودن "مُنَاه مَن" و "کتابَه تُو" عاجر است؛ یا خوشیین باشپوّر، به آن بی یَفاوت است. این می شود که در کوچه و بازار پارچه تیریک و تسلیت می تویسیم، غلط املایی دارد. تبلیغ اینترنتی غلط املایی دارد. دو خط اظهارنظرمان از شدت غلط، خنده دارد. نمیدانیم نوبل ریاضی هم بگیریم ولی تتوانیم یک متن فارسی یک صفحهای بیغلط بنوسیم، بیسوادیم؛ مضحکیم.

Unlike Comment Share

You are also Ahmad Talehi, Farahnaz Amrolahi and 25 others like this

<mark>توضیح</mark> ادامه سلسسله مقالات جامعه شناسسی ادبیات در ایران مدرن به قلم زهرا رامهران و ستون هر یکشنبه بامنوچهر آشتیانی را در سال ۱۳۹۴ خورشیدی در صفحه ۱۱ طرح نو دنبال کنید.